**هجرت امام رضا علیه السلام به ایران**

شیخ صدوق رحمه الله از محول سجستانی آورده است:

وقتی که فرستاده ی مامون برای بردن امام رضا علیه السلام از خراسان به مدینه آمد، من آنجا بودم. امام علیه السلام به منظور خدا حافظی و برای وداع، به مسجد النبی کنار قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله رفت و مکرر با قبر پیامبر صلی الله علیه و آله وداع می کرد و بیرون می آمد و نزد قبر باز می گشت و با صدای بلند گریه می کرد. من به امام نزدیک شده، سلام کردم امام جواب سلام مرا داد، حضرت را در رفتن به سفر خراسان تهنیت و مبارک باد گفتم. امام فرمود: به دیدن من بیا زیرا از جوار جدم خارج می شوم و در غربت از دنیا می روم و در کنار قبر هارون مدفون می شوم! من همراه حضرت به خراسان رفتم، تا این که از دنیا رفت و در کنار قبر هارون به خاک سپرده شد

### روزشمار حرکت امام رضا(ع) از مدینه تا مرو

در جغرافیای خط سیر امام رضا(ع) از مکه و مدینه و پایان سفر ایشان به طوس و سرخس و سرانجام مرو، اختلافی نیست، اما در حد فاصل بین این دو خط سیر، چند

دیدگاه وجود دارد.

با جمع بندی روایات، به سه خط سیر عمده می توان دست یافت:

الف ـ مدینه، بصره، اهواز، فارس، یزد، نیشابور، طوس، سرخس و مرو.

ب ـ مدینه، نجف، بغداد، قم، ری، سمنان، آهوان، نیشابور، سرخس و مرو.

ج ـ مدینه، مکه، بصره، اهواز، دزفول، اصفهان، یزد، طبس، نیشابور، طوس، سرخس و مرو.

بنا بر خط سیر نخست که مؤید آن روایات قوی و وجود قدمگاهها در طول خط سیر است، جغرافیای تاریخی هجرت امام رضا(ع) از مدینه تا مرو را می توان در چند مرحله آورد و برای هر مرحله با توجه به قراین موجود در روایات و اشارات صریح مورخان نیز مسافت های ذکر شده جغرافی دانان همراه با تطبیق گاهشماری تاریخی را تصور کرد.

هجرت امام رضا(ع) از مدینه به مرو در سال 200ق/195ش بود.(2) امام حج تمتع آن سال را به جای آورد و در هنگام طواف حج، امام جواد(ع) (220 ـ 195ق) با وی بود. امام جواد در آن هنگام شش ساله بود.(3)

امام رضا(ع) در نیمه محرم (سال 201ق/195ش) قبر رسول خدا(ص) را زیارت کرد و با آن حضرت وداع گفت.(4) فاصله مدینه تا بصره 18 منزل (حدود 432 کیلومتر) است.(5)بنابراین ورود امام رضا(ع) به بصره باید در روز شنبه 8 صفر 201ق/19 شهریور 195ش رخ داده باشد.

منزل یا مرحله: جایی است که مسافر، شب به آنجا می رسد و می ماند؛ مسافت بین دو توقفگاه مسافران؛ فاصله ای که مسافر در یک روز طی می کند. هر منزل برابر با 6/28 میل و هر میل برابر 4500 ارش و هر ارش معادل 45 سانتی متر است.

منازل بر حسب راحتی و یا دشواری راه به دو نوع سبک و بزرگ تقسیم می شد. هر منزل تقریبا برابر با 24 کیلومتر می باشد. (فرهنگ دهخدا و فرهنگ معین، ذیل واژه های منزل و مرحله و نیز ارش؛ الاعلاق النفیسه، ص8 ـ 207؛ صورة الارض، ص79).

به قرینه درخواست نیشکر و بیماری امام و نیز تطبیق گاهشماری هجری قمری با هجری شمسی، ورود امام رضا(ع) به اهواز در اواخر تابستان رخ داد.(6) از جهت دیگر، فاصله بصره تا سوق الاهواز نه منزل (حدود 216 کیلومتر) یا 36 فرسخ است؛(7) مسافتی از راه بصره تا اهواز (همان گونه که امروز نیز چنین است) آبی می باشد که باید به وسیله کشتی طی کرد. با توجه به موارد یاد شده، ورود امام رضا(ع) به اهواز در روز یکشنبه 16 صفر سال 201ق/27 شهریور 195ش خواهد بود.

فرسخ: نزد مسلمانان مساوی با 12000 ذراع یا گز، و نزد اعراب معادل با 5919 متر است. هر فرسنگ سه میل و هر میل 4500 ارش می باشد. امروزه هر فرسنگ برابر با شش کیلومتر است. (فرهنگ دهخدا، واژه فرسنگ؛ فرهنگ معین، واژه فرسخ) اما از بررسی تعدادی از مسافت های یاد شده در دوره اولیه اسلامی برمی آید که هر فرسنگ برابر با حدود چهار کیلومتر شمرده می شود. امام رضا(ع) از طریق پل اربک (اربق) شهر اهواز خارج شد و به طرف رامهرمز رفت(8) تا از آنجا به فارس برود، اما به اینکه از ارجان (بهبهان) عبور کرده باشند اشاره ای نشده است.(9)

فاصله اهواز تا فارس (شیراز) یازده منزل و به مسافت 57 فرسخ است.(10) فاصله فارس (شیراز) تا یزد نه منزل (حدود 216 کیلومتر) یا 54 فرسخ، و بنا به قولی دیگر 87 فرسنگ می باشد.(11)

کاروان امام چند روز را در یزد توقف کرد(12) و سپس راهش را به سوی نیشابور ادامه داد. حضرت رضا(ع) به قرینه درخواست انگور در غیر فصل آن و نیز تطبیق

گاهشماری هجری قمری با هجری شمسی در اوایل زمستان سال 201ق/195ش به نیشابور وارد شد(13) و مدتی در آنجا ماند.(14)

فاصله یزد تا نیشابور شانزده منزل(15) و فاصله نیشابور تا طوس ده فرسخ (حدود 60 کیلومتر) و فاصله طوس تا سرخس چهار منزل (حدود 100 کیلومتر) و در نتیجه فاصله نیشابور تا سرخس، شش منزل (حدود 144 کیلومتر) است.(16)

امام رضا(ع) در سرخس زندانی بود و مدتی در آنجا ماند.(17) فاصله سرخس تا مرو شش منزل (حدود 144 کیلومتر) است.(18) مأمون عباسی در روز دوشنبه هفتم رمضان سال 201ق/14 فروردین 196ش امام رضا(ع) را در مرو ولیعهد خود اعلام کرد.(19) امام به دستور مأمون نماز عید فطر را در روز پنج شنبه اول شوال 201ق/7 اردیبهشت 196ش در مرو خواند.(20)

### جدول تاریخ زمان ورود حضرت

رضا(ع) به شهرهای مسیر از مدینه تا مرو

201 ـ 200ق/196 ـ 195ش

ـ حج تمتع، سه شنبه اول تا چهارشنبه 10 ذیحجه/14 تا 23 تیر

ـ حرکت از مدینه، پنج شنبه 15 محرم/27 مرداد

ـ ورود به بصره، دوشنبه 3 صفر/14 شهریور

ـ حرکت از بصره، شنبه 8 صفر/19 شهریور

ـ ورود به اهواز، یکشنبه 16 صفر/27 شهریور

ـ حرکت از اهواز، دوشنبه 16 ربیع الاول/25 مهر

ـ ورود به فارس (شیراز)، سه شنبه 26 ربیع الاول/5 آبان

ـ حرکت از فارس (شیراز)، سه شنبه 1 ربیع الاخر/10 آبان

ـ ورود به یزد، چهارشنبه 15 ربیع الاخر/25 آبان

ـ حرکت از یزد، یکشنبه 20 ربیع الاخر/29 آبان

ـ ورود به نیشابور، سه شنبه 7 جمادی الاولی/15 آذر

ـ حرکت از نیشابور، جمعه 1 جمادی الاخر/9 دی

ـ ورود به طوس، یکشنبه 3 جمادی الاخر/11 دی

ـ ورود به سرخس، جمعه 8 جمادی الاخر/16 دی

ـ حرکت از سرخس، شنبه 23 جمادی الاخره/1 بهمن

ـ ورود به مرو، جمعه 29 جمادی الاخر/7 بهمن

ـ اعلام ولایتعهدی، دوشنبه 7 رمضان/14 فروردین

ـ نماز عید فطر، پنج شنبه اول شوال/7 اردیبهشت

### پی نوشتها: ــــــــــــــــــــــــــ

1 ـ این مطلب عینا از ماهنامه زائر، نشر آستان قدس رضوی(ع)، ش109، دی ماه 82، به مناسبت سالروز شهادت حضرت علی بن موسی الرضا(ع) در پایان ماه صفر، نقل می شود.

2 ـ عیون اخبار الرضا، ج2، ص473؛ اثبات الوصیة، ص391.

3 ـ همان، ص8 ـ 457؛ همان، ص394.

4 ـ بحرالانساب، چاپ سنگی (1268ق).

5 ـ مسالک الممالک، ص28؛ الاعلاق النفیسه، ص7 ـ 206، نویسنده کتاب الاعلاق ابوعلی احمد بن عمر بن رسته (زنده در 290ق) است. این اثر در هفت جلد بود که تنها جزء هفتم آن باقی مانده است. (فرهنگ دهخدا، واژه ابن رسته) او نزدیک ترین کس به عصر امام رضا(ع) که فواصل بین منازل را بیان می کند. از این رو گفتار وی سندی معتبر برای خط سیر حرکت تاریخی امام رضا(ع) از مدینه تا مرو می باشد.

6 ـ بحارالانوار، ج12، ص6 ـ 105؛ مسند الامام الرضا، ج1، ص175؛ الخرائج و الجرائح، ص5 ـ 104؛ گاهشماری ایرانی، ص30؛ تقویم تطبیقی هزار و پانصد ساله ...، ص41 ـ 40.

7 ـ الخرائج و الجرائح، ص26.

8 ـ عیون اخبار الرضا، ج2، ص463.

9 ـ همان، ج2، ص180 ـ 149؛ الارشاد، ج2، ص6 ـ 255؛ اثبات الوصیة، ص204؛ اصول کافی، ج2، ص407 و 402.

10 ـ اشکال العالم، ص126.

11 ـ فارسنامه، ص232؛ مسالک الممالک، ص155.

12 ـ تاریخ یزد، ص40.

13 ـ تحفه الرضویه، ص190؛ گاهشماری ایرانی، ص30؛ تقویم تطبیقی هزار و پانصد ساله، ص41 ـ 40.

14 ـ عیون اخبار الرضا، ج2، ص5 ـ 374؛ بحارالانوار، ج49، ص123؛ الارشاد، ج2، ص257، و ...

15 ـ مسالک الممالک، ص190.

16 ـ البلدان، ص55.

17 ـ عیون اخبار الرضا، ج2، ص426.

18 ـ البلدان، ص55.

19 ـ ترجمه تاریخ یعقوبی، ج2، ص465؛ گاهشماری ایرانی، ص30؛ و نیز نگاه شود به: عیون اخبار الرضا، ج2، ص473، 8 ـ 457 و اثبات الوصیه، ص394 ـ 391 که می گویند هجرت امام رضا از مدینه به مرو در سال 200ق واقع شد. شیخ مفید در «مسارّ الشیعه» بر خلاف نقل مذکور جریان ولیعهدی امام(ع) را در روز اول ماه مبارک رمضان آورده است.

20 ـ اصول کافی، ج2، ص408 ـ 407؛ عیون اخبار الرضا، ج2، ص379؛ بحارالانوار، ج12، ص124. در تحریر این مقاله علاوه بر منابع فراوان، از کتاب «جغرافیای تاریخی هجرت امام رضا(ع) از مدینه تا مرد» تألیف جلیل عرفان منش استفاده شد.

تقارن 29 صفر 1421 ه . ق سال روز شهادت ثامن الحجج حضرت امام رضا علیه السلام با 14 خرداد 1379 ه . ش سال روز حلت حضرت امام خمینی (س)(1)و سال امام علی علیه السلام - اعلام شده از سوی مقام معظم رهبری(2)- از ویژه گی خاصی بررخودار است.

امام رضا علیه السلام در سال 148 ه . ق در مدینه چشم به جهان گشود و در سن 55 سالگی مسموم و در سال 202 به شهادت رسید(3)و در سناباد مشهد کنونی به خاک سپرده شد.(4)

پدرش امام موسی بن جعفر علیهما السلام و مادرش مشهور به خیزران، اروی(5)، نجمه، ام البنین و تکتم(6)بوده است.

نقش انگشتر امام رضا علیه السلام «ما شاء الله ولا حول ولا قوة الا بالله » بوده است.(7)

### هدف مامون از ولایتعهدی

مامون با تظاهر به تشیع(8)- در صدد رفع مشکلاتی بود که از ناحیه ی علویون - از آغاز خلافت - بر سر راهش قرار گرفته بود او در این مبارزه، گام به گام حرکت کرد و در آخرین مرحله، تحمیل «ولایتعهدی » به امام رضا علیه السلام بود.

مامون در برابر اعتراضی که در مورد ولایتعهدی امام علیه السلام بر او شد چنین پاسخ داد:

«این مرد [امام رضا علیه السلام] کارهای خود را از ما پنهان کرده و مردم را به امامت خود می خواند ما او را بدین جهت ولی عهد قرار دادیم که مردم را به خدمت ما بخواند و به خلافت ما اعتراف نماید و در ضمن شیفتگان ایشان بدانند که او آن چنان که ادعا می کند، نیست; و این امر (خلافت) شایسته ما است نه او! و همچنین ترسیدیم، اگر او را به حال خود بگذاریم در کار ما شکافی به وجود آورد که نتوانیم آن را پر کنیم و اقدامی علیه ما بکند که تاب مقاومتش را نداشته باشیم. اکنون که در رابطه با وی این شیوه را پیش گرفته و در کار او مرتکب خطا شده و خود را با بزرگ کردن او در لبه ی پرتگاه قرار داده ایم، نباید در کار وی سهل انگاری کنیم. بدین جهت باید کم کم از شخصیت و عظمت او بکاهیم تا او را پیش مردم به صورتی در آوریم، که از نظر آنها شایستگی خلافت را نداشته باشد، سپس در باره ی او چنان چاره اندیشی کنیم که از خطرات او که ممکن بود متوجه ما شود جلوگیری کرده باشیم » .(9)

«ابا صلب هروی » نیز در خصوص واگذاری ولایتعهدی به علی بن موسی الرضا علیه السلام می گوید:

«ولایتعهدی را به امام واگذاشت، تا به مردم نشان دهد که او چشم به دنیا دارد و بدین ترتیب، موقعیت معنوی خود را پیش آن ها از دست بدهد» .(10)

به غیر از اهدافی که مامون در مورد ولایتعهدی حضرت اظهار کرد، برای کنترل امام رضا علیه السلام نیز نگهبانان و جاسوس هایی را گمارد تا اخبار امام را به وی برسانند.(11)

### عکس العمل امام رضا علیه السلام در برابر پیشنهاد ولایتعهدی

اولین واکنش امام هشتم علیه السلام نسبت به پیشنهاد مامون در خصوص ولایتعهدی، این بود که از آمدن به خراسان سرباز زد چرا که آمدن او به «مرو» یک پیروزی سیاسی برای مامون به حساب می آمد.(12)

کلینی از «یاسر خادم » و «ریان بن صلت » نقل کرده است: وقتی کار امین پایان یافت و حکومت مامون استقرار یافت، نامه ای به امام علیه السلام نوشته و از او خواست تا به خراسان بیاید، ولی امام هرگز به درخواست او جواب مساعد نمی داد(13)مامون در سال 200ه . ق نامه ها و پیک های متعدد به مدینه، حضور حضرت رضا علیه السلام فرستاد و آن حضرت را با تاکید و تشدید به خراسان دعوت کرد(14)در حدیث آمده است: مامون از نوشتن نامه در این رابطه دست بردار نبود.(15)

تا این که «رجاء بن ابی الضحاک » را مامور کرد که امام علیه السلام را به این مسافرت مجبور کند.(16)

### وداع امام هشتم از مدینه و مکه:

شیخ صدوق رحمه الله از محول سجستانی آورده است:

«وقتی که فرستاده ی مامون برای بردن امام رضا علیه السلام از خراسان به مدینه آمد، من آنجا بودم. امام علیه السلام به منظور خدا حافظی و برای وداع، به مسجد النبی کنار قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله رفت و مکرر با قبر پیامبر صلی الله علیه و آله وداع می کرد و بیرون می آمد و نزد قبر باز می گشت و با صدای بلند گریه می کرد. من به امام نزدیک شده، سلام کردم امام جواب سلام مرا داد، حضرت را در رفتن به سفر خراسان تهنیت و مبارک باد گفتم. امام فرمود: به دیدن من بیا زیرا از جوار جدم خارج می شوم و در غربت از دنیا می روم و در کنار قبر هارون مدفون می شوم! من همراه حضرت به خراسان رفتم، تا این که از دنیا رفت و در کنار قبر هارون به خاک سپرده شد.(17)

امیه بن علی می گوید: من در آن سالی که حضرت رضا علیه السلام در مراسم حج شرکت کرد و سپس به سوی خراسان حرکت نمود، در مکه با او بودم و فرزندش امام جواد علیه السلام (که پنج سال داشت) با او بود. امام با خانه ی خدا وداع می کرد و چون از طواف خارج شد، نزد مقام رفت و در آن جا نماز خواند. امام جواد علیه السلام بر دوش موفق (غلام حضرت) بود که او را طواف می داد. نزدیک حجر اسماعیل، امام جواد علیه السلام از دوش موفق پایین آمد و مدتی طولانی در آن جا نشست موفق گفت: فدایت شوم برخیز.

امام جواد علیه السلام فرمود: نمی خواهم. مگر خدا بخواهد. آثار غم و اندوه در چهره اش آشکار شد.

موفق نزد امام رضا علیه السلام آمد و گفت: فدایت شوم، حضرت جواد علیه السلام در کنار حجر اسماعیل نشسته و بلند نمی شود.

امام هشتم علیه السلام نزد فرزندش آمد و فرمود: بلند شو عزیزم.

حضرت جواد علیه السلام عرض کرد: «چگونه برخیزم با این که خانه ی خدا را به گونه ای وداع کردی که دیگر نزد آن بر نمی گردی! » .

امام رضا علیه السلام فرمود: «حبیب من برخیز» آنگاه حضرت جواد علیه السلام برخاست و با پدرش به راه افتاد.(18)

### امامت حضرت جواد علیه السلام:

«حسن بن علی وشاء» می گوید که امام رضا علیه السلام به من فرمود:

انی حیث ارادوا الخروج من المدینة، جمعت عیالی فامرتهم ان یبکوا علی حتی اسمع، ثم فرقت فیهم اثنی عشر الف دینار ثم قلت: اما انی لا ارجع الی عیالی ابدا.(19)

«موقعی که می خواستند مرا از مدینه بیرون ببرند، خانواده ام را جمع کرده و به آن ها امر کردم که برایم گریه کنند تا صدای گریه ی آن ها را بشنوم. سپس در میان آن ها دوازده هزار دینار تقسیم کردم و به آن ها گفتم من دیگر به سوی شما بر نمی گردم » .

سپس دست پسرش حضرت امام جواد علیه السلام را گرفت و به مسجد برد و او را به قبر مطهر رسول خدا صلی الله علیه و آله چسبانید و نگهداری او را به برکت روح مطهر پیامبر صلی الله علیه و آله از خدا خواست.

حضرت امام جواد علیه السلام به پدرش نگاه کرد و گفت: به خدا سوگند به سوی خدا می روی.

سپس امام هشتم علیه السلام به خدمتکاران و نمایندگان خود دستور داد تا از حضرت جواد علیه السلام اطاعت کنند و با او مخالفت ننمایند و به آن ها تفهیم کرد که فرزندش امام جواد علیه السلام جانشین اوست.(20)

### امام رضا و ایران:

شهر «مرو» مرکز خلافت مامون بود. به دستور مامون، امام هشتم شیعیان را از مدینه به بصره و از آن جا به اهواز و سپس از مسیر فارس به نیشابور و بعد به خراسان آوردند و حضرت را از طریق کوفه نیاوردند(21). در بعضی از کتب تاریخی آمده است که امام از طریق «قم » آورده شد.(22)

امام رضا علیه السلام در مسیر خود به نیشابور رسید جمعیت بسیاری از حضرت استقبال کردند هنگام عزیمت به سوی «مرو» جمعی از دانشمندان اهل سنت از امام خواستند تا حدیثی از آباء گرامش نقل کند، امام دستور داد پرده ی کجاوه را کنار زدند، مردم در حال هجوم بودند و سروصدا می کردند، امام از مردم خواست تا ساکت شوند، آنگاه فرمود:

پدرم از پدرش تا امیر المؤمنین علی علیه السلام و او از پیامبر صلی الله علیه و آله و او از جبرئیل نقل کرد که خداوند فرمود: کلمة لا اله الا الله حصنی فمن دخل حصنی امن من عذابی.(23)

«کلمه توحید، سنگر محکم من است، پس هر کس داخل آن گردید، از عذاب من در امان است » .

امام رضا علیه السلام بعد از اندک تاملی، به آن ها فرمود: این موضوع شروطی دارد.

وانا من شروطها.(24)

«پذیرش امامت من، از جمله ی شروط آن است » .(25)

بیست هزار و به قولی بیست و چهار هزار نفر. این سخن را نوشتند.(26)

به این ترتیب، حضرت ثامن الائمه علیهم السلام، شرط توحید را، ولایت و امامت آل علی علیه السلام را پذیرا بودن، دانست.

از دیگر موضع گیری های آشکار امام علیه السلام در خصوص امامت، فرمایش آن حضرت است در کنار مامون - موقعی که مسئله ی ولایتعهدی را مطرح کرد - امام چنین فرمود: «مامون حقی را به ما داد که دیگران آن را نپذیرفتند» .(27)

تا قبل از موضع گیری شفاف امام علیه السلام در مورد امامت، این موضوع فقط در میان خواص مطرح بود; ولی پس از طرح این مطلب مهم، در میان عامه ی مردم نیز گسترش پیدا کرد. اثبات این مسئله که «امامت، حق علویون است » از نکاتی است که حرکت تبلیغی ایشان در توضیح معنای امامت و مناظرات آن حضرت تاثیر منحصر به فردی در آن داشته است.(28)

### امام رضا علیه السلام در مرو:

حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام با همراهان وارد مرو شد و در خانه ای که برایشان در نظر گرفته بودند، مستقر شد و مورد تکریم مامون قرار گرفت.(29)

از متون تاریخی بر می آید که مامون ابتدا خلافت را به امام علیه السلام پیشنهاد کرد; ولی امام علیه السلام آن را به شدت رد کرد.

مامون برای جلب رضایت امام علیه السلام تلاش کرد. این را یزنی ها در مرو بیش از دو ماه طول کشید، ولی امام علیه السلام به هیچ وجه موافقت نکرد. مامون افراد دیگری را نزد امام فرستاد و آن ها نتوانستند امام علیه السلام را متقاعد سازند که ولایتعهدی را بپذیرد.

وقتی دیدند به این روش کاری از پیش نمی برند; امام را گاهی تلویحا و گاهی صراحتا به مرگ تهدید می کردند.(30)

در برخی تواریخ آمده است که مامون نذر کرده بود که اگر بر برادرش امین پیروز شود خلافت را به امام رضا علیه السلام واگذارد، اگر این مطلب درست باشد این سؤال مطرح می شود که چرا امام را به قبول خلافت مجبور نکرد بلکه ولایتعهدی را به ایشان تحمیل کرد؟ ! و بعد از آن که حضرت قبول نکرد چرا او را به حال خود وانگذاشت؟ !

امام رضا علیه السلام متوجه خطرات این بازی سیاسی بود لذا گر چه در سال 201 قمری ولایتعهدی را قبول کرد ولی مکرر خبر مرگ خود را قبل از مامون گوشزد می کرد.(31)

### نظر امام رضا علیه السلام در خصوص قبول ولایتعهدی:

امام رضا علیه السلام در پاسخ ریان(32)که از حضرت پرسید: شما با آن همه زهد در دنیا چرا ولایتعهدی مامون را پذیرفتید؟ فرمود:

قد علم الله کراهتی(33)«خدا می داند که چقدر من از این موضوع ناخشنودم » .

### علت پذیرش ولایتعهدی:

امام رضا علیه السلام ولایتعهدی را پذیرفت در حالی که می دانست به قیمت جانش تمام خواهد شد، ولی اگر نمی پذیرفت علاوه بر جان خودش جان شیعیان نیز به خطر می افتاد. در آن روزگار که تفکرات و فلسفه های الحادی و ضد دینی رواج کامل داشت. اگر امام اقدامی می کرد که جانش را از دست می داد; شیعیان به انحراف کشیده می شدند. در آن روز وجود امام علیه السلام برای سلامتی افکار شیعیان ضروری بود.(34)

علاوه بر این امام با قبول ولایتعهدی عملا از بنی عباس اعتراف گرفت که علویین حق حکومت دارند بلکه از بنی عباس هم برترند و غصب حق کسی دلیل حق نداشتن او نیست.

«ابن معتز» شاعر درباری در اشعارش به همین نکته اشاره می کند و می گوید:

اگر مامون ولایتعهدی را به امام رضا علیه السلام داد، کسی فکر نکند خلافت و حکومت حق «رضا» و علویین است و مامون را در خلافت حقی نیست مامون ولایتعهدی را به امام رضا علیه السلام داد تا به او و علویون بفهماند حکومتی که شما برای آن خود را به کشتن می دادید نزد من ارزشی ندارد (شاعر متوجه شده بود که واگذاری ولایتعهدی اعتراف به حقانیت امام است و با این حرفها سعی می کرد حقیقت را واژگون جلوه دهد) .(35)

نکته دیگر این که امام علیه السلام با قبول ولایتعهدی این شایعه را خنثی کرد که ائمه تنها به امور دینی مردم می پردازند و کار فقهی انجام می دهند; اما به خیر و شر امور مسلمین کاری ندارند از این جهت است که امام رضا علیه السلام در پاسخ «محمد بن عرفه » که دلیل قبول ولایتعهدی را پرسید؟ فرمود: به همان دلیل که جدم داخل شدن در شورای شش نفره را پذیرفت [من نیز ولایتعهدی را پذیرفتم.] .

در مجموع باید گفت: امام به قبول ولایتعهدی راضی نبود گر چه فوایدی در برداشت ولی خطرات آن بیشتر از نفع آن بود و کاملا معلوم بود که مامون امام را حذف فیزیکی یا معنوی خواهد کرد.(36)

### چگونگی شهادت امام رضا علیه السلام:

عبدالنبی بشیر می گوید: مامون به من دستور داد ناخن های خود را بلند بگذارم و من نیز چنان کردم، سپس مرا خواست و چیزی شبیه (تمرهندی) به من داد و گفت: این را به همه ی دو دست خود بمال، من چنان کردم. سپس برخاسته و نزد حضرت رفت و به امام گفت: حال شما چطور است؟

امام فرمود، امید بهبودی دارم.

مامون پرسید هیچکدام از غلامان نزد شما آمدند؟

حضرت فرمود: نه.

مامون خشمناک شده و به غلامانش فریاد زد (که چرا رسیدگی به حال آن حضرت نکرده اند.) عبدالله بن بشیر می گوید: در این هنگام مامون به من گفت: برای ما انار بیاور. من چند انار حاضر کردم، مامون گفت: با دست خود آن ها را بفشار، من فشردم و مامون آب انار فشرده را با دست خود به حضرت خورانید و همان سبب وفات آن حضرت گردید و پس از خوردن آن افشره، حضرت دو روز بیشتر زنده نماند.

ابا صلت هروی می گوید: پس از آن که مامون از حضور امام رفت، من به محضرش رسیدم حضرت فرمود:

یا ابا الصلت قد فعلوها. «ای ابا صلت! اینها کار خود را کردند» .

و در آن حال زبانش به وحدانیت و حمد خدا گویا بود.(37)

پی نوشت ها:

1) تقویم روز شمار 1379، 14 خرداد 1379.

2) سخنرانی معظم له به مناسبت تحویل سال نو 1379.

3) تاریخ اهل البیت، ص 83، سید محمد رضا حسینی.

4) بر شطی از حماسه و حضور، ص 365.

5) همان، ص 123.

6) سیره الائمة الاثنی عشر، ج 2 ص 342، هاشم معروف حسنی.

7) بحار الانوار، ج 49 ص 2.

8) مروج الذهب، ج 3 ص 417- ابن اثیر، ج 6 ص 408.

9) عیون اخبار الرضا، ج 2 ص 167- 168 به نقل از حیات فکری سیاسی امامان شیعه، ج 2 ص 74، رسول جعفریان.

10) همان، ص 241.

11) حیاة السیاسة للامام الرضا علیه السلام، ص 214.

12) حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، ج 2 ص 78، سال 1371.

13) همان، ص 77.

14) سوگنامه ی آل محمد، ص 112، محمد محمدی اشتهاردی.

15) اصول کافی، ج 1 ص 448- مسند الامام الرضا، ج 1 ص 64.

16) حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، ص 78.

17) عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج 2 ص 217.

18) کشف الغمه، ج 3، انوار البهیه، ص 239، اعیان الشیعه، ج 2 ص 18.

19) اثبات الوصیة، ص 203- مسند الامام الرضا، ج 1 جزء 2 ص 169.

20) کشف الغمه، ج 3 ص 141- انوار البهیه، ص 239.

21) الخرائج والجرائح، ص 236.

22) انوار البهیه، ص 240.

23) معانی الاخبار، ص 371، امالی صدوق، ص 142، حلیة الاولیاء، ج 3 ص 192، عیون اخبار الرضا ج 2 ص 146.

24) التوحید، ص 25- 26.

25) این حدیث به حدیث سلسلة الذهب معروف گردید.

26) اعیان الشیعه، ج 2 ص 18، چاپ ارشاد.

27) عیون اخبار الرضا، ج 2 ص 145، به نقل از حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، ج 2 ص 105.

28) همان، ص 105.

29) ارشاد مفید، ج 2 ص 251.

30) الحیاة السیاسیه لامام الرضا علیه السلام، ص 280.

31) همان.

32) علل الشرایع، ج 1 ص 139، امالی صدوق، ص 72، بحار، ج 49 ص 130، حیات السیاسیه لامام رضا علیه السلام، ص 282.

33) بحار الانوار، ج 49 ص 130، علل الشرایع، ص 238، حیاة الامام الرضا علیه السلام، ص 244.

34) الحیاة السیاسیه لامام الرضا علیه السلام، ص 290.

35) همان، ص 308.

36) همان، ص 309.

37) ارشاد مفید، ج 2 ص 261.

### طلوع تابناک

حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام یازدهم ذیقعده سال 148 ق. در مدینه دیده به جهان گشود. این رویداد شکوهمند بعد از شهادت امام صادق علیه السلام اتفاق افتاد.[1] 35 سال از ایام حیات پربار آن امام همام با دوران امامت پدرش حضرت امام کاظم علیه السلامتوأم بود و هنگامی که هارون امام را به بغداد انتقال داد آن حضرت نیز شاهد این نیرنگ های هارون الرشید بود. از سال 183 ق. که امام موسای کاظم در بغداد به شهادت رسید دوران بیست سالة امامت امام رضا علیه السلام آغاز شد.

محل سکونت امام ثامن در ناحیه ای به نام عریض واقع در یک فرسنگی مدینه بود و مورخان و جغرافیدانان این موضع را به دلیل دره ای کوچک عریض نامیده اند.[2] امام در این مکان شیعیان و حامیان را به حضور می پذیرفتند و از مشکلات مردم گره گشایی می نمودند و در تابستان بر روی حصیری می نشستند و در زمستان بر پلاسی آرام می گرفتند و لباس های ایشان از جامه های زبر و خشن بود و چون از منزل نزد مردم می آمدند، خود را می آراستند.[3]

امام در مسجدالنبی می نشست و فتوا می داد و خود آن حضرت فرموده اند: در روضة رسول اکرم6می نشستم و دانشمندان در مدینه زیاد بودند و چون یکی از آنان در مسأله ای ناتوان می شد، همگی متوجه من می شدند و مسایل را نزدم می فرستادند و پاسخ آن ها را می دادم.[4] در واقع امام در مدینه دانشگاهی را بنیان نهاد که فریاد رس دانشوران و متفکرین بود. با علمای تفسیر و حکمت و کلام بحث و مناظره می فرمود. بر افراد افراطی و غلات خرده می گرفت. متشرّعین و اهل فقه را مورد تایید قرار می داد و موازین شریعت را تبیین می کرد. از نظر توجیه، تحلیل و همآهنگی آرا و نظریات امام محوریت داشت و مرکزیت نشر معارف و پرتو افشانی به آن وجود مبارک اختصاص یافته و محک و سنجش اصالت، پاکیزگی و سلامت نقطه نظرهای گوناگون به شمار می رفت، کلام آن حضرت به هر نزاع و درگیری پایان می بخشید و افراط گری ها و تفریط ها را تعدیل می نمود.

وقتی امام در مدینه بر مرکبی سوار می گردید و در معابر و کوچه های این شهر مقدس رفت و آمد می نمود. مردم این دیار و دیگر مراجعین گرفتاری ها و ناملایمات خویش را با حضرت در میان می نهادند و امام هم نیازها و خواسته های آنان را با کمال فروتنی و محبت برآورده می ساخت به نحوی که بین آن افراد و حضرت همچون افراد خویشاوند یک نوع انس و صمیمیت برقرار شده بود. به علاوه بین آن وجود معنوی و مردمان جهان اسلام مکاتباتی صورت می گرفت و اهالی شهرهای گوناگون برای نامه های امام احترام ویژه ای قایل بودند و توصیه ها و دستورالعمل های این نوشته های نورانی را از اعماق وجود به کار می بستند.[5]

امام تا سال 201 ق. جز چند سالی که در بغداد به سر بردند، کمتر از سرزمین حجاز خارج شدند، موقعی که امام کاظم علیه السلامبه شهادت رسید. فرزندش امام رضا علیه السلام در مدینه اقامت داشت و در یکی از شب ها به قوّت طی الارض برای تجهیز پیکر مطهر والدش از مدینه به بغداد رفته و سپس با اهل بیت طهارت به مراسم عزاداری و سوگواری اقدام فرمود.[6]

نیمی از دوران امامت امام رضا علیه السلامبا خلافت غاصبانة هارون مقارن بود، برخی افراد قصد داشتند هارون را علیه امام تحریک نمایند ولی وی گفت: بس است آن چه با پدرش کردیم و بدین سبب امام بدون تعرضات از ناحیه این خلیفه در مدینه به کوشش های علمی، فرهنگی و تبلیغی روی آورد. در عین حال زندگی امام در چنین ایامی خالی از رنج و مشقّت نبود.

### از آشفتگی تا آرامش

محمد بن جعفر در مدینه قیام نمود و حکومت عباسیان را در معرض تهدید قرار داد. هارون سپاهی به فرماندهی جلِودی برای سرکوب این خیزش به سوی مدینه روانه نمود و به وی دستور داد اگر بر رهبر قیام دست یابد گردنش را بزند. هارون به این مورد اکتفا نکرد و به سردار مذکور فرمان داد تا به خانه های علویان در مدینه یورش ببرد و دارایی ها و امکانات زیور و لباس های بانوان را هم غارت کند و حتی جامه ای برای زنان باقی نگذارد.

امام با گرفتن لباس و تحویل به او دست جلودی را از پرده گیان حرم اهل بیت کوتاه ساخت و این ماجرا قلب لطیف امام را مکّدر ساخت[7]

رافعی نقل کرده است: حضرت امام رضا علیه السلامدر سفری به قزوین تشریف آورده و در خانه داود بن سلیمان غازی، به حالت اختفا زندگی می کرده است. چنانچه اسحاق بن محمد و علی بن مهرویه در نوشته ای از طریق همین داود از امام نقل کرده اند که فرزندی از آن حضرت که حدود دو سال داشته در قزوین مدفون است. مورخان احتمال داده اند این سفر در اواخر فرمانروایی هارون و یا مقارن مرگش و در سال 193 ق. صورت گرفته باشد.[8] در همین سال بود که به هارون گزارش دادند کار انقلاب و جنبش در شهرهای خراسان بالا گرفته و فرماندهان ارتش از خاموش کردن این شعله های خشم و اعتراض عاجز مانده اند. هارون پس از مشورت با اطرافیان صلاح دید به آن ناحیه سفر کند و قدرت خلافت را برای سرکوبی این حرکت ها بیازماید، در این حال فرزندش محمد امین راکه ولیعهد اول بود در بغداد گذاشت و مأمون را با خویش به خراسان برد. او اگرچه موفق شد اوضاع این قلمرو را تا حدودی آرام سازد اما دیگر موفق نگردید به مقر خلافت برگردد و در طوس به هلاکت رسید و پیکرش در سناباد به خاک سپرده شد و در نیمه جمادی الآخر 193 ق. امین به قدرت رسید. در زمان حکومت وی بین مأمورین قدرت مرکزی خلافت و امام برخوردی به وجود نیامد و اختلافات داخلی و مناقشات امین و مأمون فرصت را از این غاصبان برای ایذاء و آزار اهل بیت عموم و امام رضا علیه السلامخصوصاً سلب کرد و سال های 193 تا 198 ایام امنیت و آرامش در مدینه و برخی شهرهای جهان اسلام بود و زمینه ای پدید آمد تا علی بن موسی الرضا علیه السلامشیفتگان مکتب اهل بیت و شاگردان پدرش را به گرد خویش جمع آورد و خاطرة حوزة علمی جدش امام صادق علیه السلامرا در مدینه تجدید نماید و غنی ترین آثار فکری و علمی را بر جای نهند.[9]

### خیزش ها و خروش ها

مقارن روی کار آمدن مأمون امام رضا علیه السلام در مدینه به رشد علمی و معنوی علاقه مندان اهتمام می ورزید ولی جهان اسلام شاهد قیام هایی بودکه می توانست برای دستگاه خلافت نگران کننده باشد وقوع این جنبش ها از زمینه های مهمی بود که خلیفه وقت دیگر نمی توانست نسبت به اقامت امام در مدینه و ارتباط با فعالان مذهبی و سیاسی بی تفاوت باشد. محمد بن ابراهیم معروف به طباطبا از نواده های امام حسن مجتبیعلیه السلام در کوفه قیام کرد و با ابوالسّرایا که در سابق یکی از فرماندهان زبر دست هرثمه بود و به دلیل اختلافاتی از وی فاصله گرفت، همدست گردید و کم کم اهالی کوفه و دیگر نواحی به او پیوستند. حسن بن سهل در سرکوبی وی موفق شد اما ابوالسّرای چون خود را در معرض خطر می دید به دلیل طمع در حکومت ابن طباطبا را مسموم کرد ولی دنباله اقدامات او را پیگیری نمود و رهسپار قادسیه شد و از آنجا به سوی خوزستان رفت و در این قلمرو با لشکر مأمون درگیر و دستگیر و در نهایت کشته شد. در بصره زید بن موسی برادر امام رضا علیه السلامکه از سوی ابوالسرایا فرماندار بصره بود، علیه عباسیان شورید و خانه های آنان را آتش زد. حسن بن سهل عده ای را به فرماندهی علی بن ابی سعید به جانب بصره فرستاد و پس از درگیری های خونین این شهر را به حال اول بازگردانید. در یمن هم ابراهیم بن موسی بن جعفر موفق شد بر عوامل حکومتی فایق اید و مأمون ناگزیر گردید ابراهیم را در حکومت یمن آزاد بگذارد. حسین بن هرش نهضت مهمّی را در مرو یعنی مرکز خلافت سامان داد ولی با نقشه فضل بن سهل رهبر این خیزش دستگیر و کشته شد.[10] در حجاز محمد ملقّب به دیباج قیام کرد، محمد بن سلیمان فرزند داود در مدینه بر علیه عباسیان شورید، جعفر بن زید بن علی و حسین ابن ابراهیم بن حسن بن علی هم در واسط حرکت سیاسی خود را سامان دادند، مدائن نیز شاهد خروش محمد بن اسماعیل فرزند محمد بود.[11] این جنبش ها که توسط افرادی از خاندان علوی و یا شاگردان مکتب ائمه صورت می گرفت. حکومت وقت را در معرض تهدیدی جدی قرار می داد و نشانه هایی از رشد پایگاه های مردمی و همدلی اقشار گوناگون را بروز می داد. به علاوه مردم در برخی نقاط حاضر به بیعت با مأمون نبودند، کوفیان بر مخالفت خود اصرار می کردند و مردم شهرهای دیگر حتی در حجاز از اوضاع سیاسی که بنی عباس برنامه ریز آن بودند، احساس ناخشنودی می نمودند و این اوضاع موجب گردید که مأمون وقوع فاجعه ای را علیه خود احساس کند. زیرا مورد اشاره به تحکیم موقعیت و نفوذ امام رضا کمک می نمود.

پایگاه مکتبی امام رضا از مدینه به نقاط دیگر سرایت کرده و بر اساس این تحول و وسعت نفوذ و همراهی و همیاری گروه های گوناگون امام بنا بر مقتضیات عصر خویش فعالیت های فرهنگی، سیاسی و اجتماعی را رهبری می نمود و این تلاش ها آن چنان شکل علنی به خود گرفت که برخی جماعت شیعه از موضع امام نگران شدند و هیأتی را نزد حضرت فرستادند تا آن بزرگوار را از نقشه های دشمنان بر حذر دارند، امام در جوابشان فرمودند مخالفان بیهوده می کوشند و با ما کاری نمی توانند بکنند. برخی هم تلاش کردند امام را قانع نمایند تا تقیه پیشه نماید. حال آن که حضرت شرایط استتار را تایید نمی نمود. این نویدها و امیدواری ها دشمن را در هراسی بزرگ فرو برد و به این نتیجه رسید که اگر حرکتی سریع و اقدامی عاجل صورت نگیرد ارکان قدرتش در باتلاقی عمیق فرو خواهد رفت. و لذا برای رهایی از این ورطه هولناک ضمن آن که قیام ها را در هم کوبید و از علویان برای رسمیت یافتن حکومت عباسیان اعتراف گرفت اما برای محو معضلات نه می توانست از عباسیان کمک بگیرد. زیرا همواره وی را بر قتل برادرش ملامت می نمودند و نه از اعراب که به وی اعتماد نداشتند و شخص با کفایتی هم در دستگاه خود نداشت، ناگزیر شد از علویانی کمک بگیرد که خود هسته اصلی گرفتاری های مأمون را پدید آورده بودند، موضوع ولایتعهدی امام رضا علیه السلام با این هدف صورت می گرفت.[12]

### موسم مفارقت

مأمون مصمم گردید امام رضا علیه السلامرا به مرو (مقر حکومت) خود بیاورد و با آن حضرت رنگ دوستی و محبت گیرد و ضمن استفاده از موقعیت علمی و اجتماعی آن فروغ امامت؛ ارتباطات و فعالیت های ایشان را در نظر گیرد و در واقع برای رسیدن به اهداف شوم خویش ابتکار نوینی را در جلوگیری از رشد نهضت علمی و فرهنگی امام به مرحله اجرا بگذارد. مأمون نخست پیشنهاد خلافت به امام کرد ولی آن حضرت شدیداً احتراز نمود و این کوشش ها مدت دو ماه ادامه یافت که امام همچنان امتناع می ورزید و چون نتوانست حضرت را به قبول خلافت متقاعد نماید؛ خواست تا ولایت عهدی را پذیرا باشد این بار نیز امام مخالفت کرد و مأمون برای تحقق این منظور از اطرافیان و یاران کمک خواست و فضل بن سهل و برادرش حسن را از این امر آگاه نمود، آن دو وقتی اصرار مأمون را در این باره دیدند از مخالفت باز ایستادند و به نمایندگی از سوی خلیفه روانه مدینه شدند و با امام مذاکره کردند. حضرت اجتناب فرمود ولی بر اثر اصرار آنان ناگزیر پذیرفت. زیرا آنان از راه تهدید وارد شدند.[13]

سرانجام امام بر خلاف میل باطنی آمادة حرکت به سوی مرو شد. مأمون به جلودی یا رجاء بن ابی ضحاک که مأمور آوردن و همراهی کاروان امام شده بود، دستور داد که به هیچ وجه از تکریم و احترام مهاجران بخصوص امام کوتاهی نکنند اما امام برای آگاهی مردم، آشکارا از این مسافرت اظهار ناخشنودی می فرمود. در عین حال مسیر حرکت کاروان را شخص خلیفه تعیین کرده و مراقبینی را در طول مسیر گمارده بود که مبادا امام از مسیر شهرهای شیعه نشین به مرو برود و موقعیت او را به خطر بیاندازد. رجاء بن ضحاک گفته بود: مأمون توصیه کرده است امام را نه از طریق کرمانشاه و قم و کوفه بلکه از طریق بصره و اهواز و فارس نزد وی ببرم.

امام برای وداع با بارگاه جدش رسول اکرم6 وارد مسجد النبی شد و چندین بار از کنار مرقد بلند می شد و بیرون می رفت و دوباره بر می گشت و خود را بر روی قبر می افکند و هربار صدای مبارکشان به گریه و افغان بلند بود و از مفارقت آن روضة مقدسه بی تابی می نمود. محول سجستانی می گوید: چون حضرت از مرقد جدش جداشد به خدمتشان رفتم و سلام کردم و برای چنین عزیمت و آن مسئولیت تبریک و تهنیت گفتم، فرمود: چه جای مبارک باد گفتن است. از جوار جدم خارج می شوم و در غربت رحلت خواهم نمود و در کنار قبر هارون دفن می شوم. همچنین حضرت دست فرزندش امام جوادعلیه السلام را گرفت و به مسجد پیامبر برد و کنار قبر رسول اکرم6ودایع امامت را به او سپرد و ایشان را از ماجراهای اینده مطلع کرد و سپس آماده عزیمت گشت و در برخی منابع آمده است؛ امام در مدینه خانواده را گرد خویش جمع کرد و دستور داد بر او سوگواری کنند تا صدای گریستن آنان را بشنود. سپس بین آنان دوازده هزار دینار تقسیم فرمود و متذکر گردید که دیگر به سویتان بر نمی گردم و افزود: پس از من فرزندم امام جوادعلیه السلام ، جانشین من است او را به مسجد النبی برده و به قبر جدِّم چسبانده و از نبی اکرم حفظ او را از گزند حوادث خواسته ام و تمام وکیلان خود را به شنیدن و اطاعت فرمانش فراخوانده ام تا او را مخالفت نکنند و بدانها تفهیم کرده ام که با رحلت من، او امامتان خواهد بود.[14]

چنین رفتارهایی می توانست شیعیان را متوجه این حقیقت سازد که امام اجباراً مسافرت مذکور را پذیرفته و این که امام هیچ کدام از افراد خانواده را همراه نبرد دلیل روشنی بود بر این که مسافرت مرو از کوچک ترین ارزشی برخوردار نمی باشد. دعوت مأمون در اواخر سال 200 ق. صورت گرفت و چون موسم حج نزدیک بود امام رضا ابتدا از مدینه عازم مکه شد. موکب مجلّل و شکوهمند امام شامل هودج نقره ای مخصوص خلیفه بود که بر قاطری شهبابسته و امام در آن هودج قرار گرفتند. والی مدینه وگروهی از رجال و اشراف عرب در التزام رکاب امام حرکت کردند. مکه اولین شهری بود که امام بر آن وارد گردید. امام حضرت جوادعلیه السلام را به این دیار برد و هنگام طواف آن کودک بردوش موفق، غلام آن حضرت، قرار گرفت. همین که به حجر اسماعیل رسید از دوش موفق پایین آمد و نشست و به حالت غمگین فرمود: بر نمی خیزم تا وقتی خدا خواهد. موفق به محضر امام رضا آمد و آن اوضاع را به عرض امام رسانید. حضرت نزد فرزندش آمد و فرمود: برخیز ای حبیب من! جواد الائمه عرض کرد: چگونه برخیزم در حالی که خانه کعبه را وداعی کردی چنان که به سوی آن برنخواهی گشت. سپس امام جوادعلیه السلام به دلیل اطاعت از پدر، از جای برخاست و به سوی مدینه بازگشت.[15]

### سیرة مسافرت

اگرچه سفر امام رضا علیه السلام به مرو مسیری از پیش تعیین شده داشت و امام مجاز نبود از برخی طرق و شهرها بگذرد؛ اما این طرح اجباری مانع حرکت علمی، فرهنگی و ارشادی حضرت نگردید و مسافرت از مدینه تا مرو فرصت بسیار مهمی را پدید آورد تا امام بتواند به طور مستقیم با پایگاه های مردمی خود دیدار کند و در بارهء برنامه های خود و نقشه های عباسیان با آنان به گفت و گو بپردازد، سنت حضرت بدین گونه بودکه وقتی می خواست به منطقه ای برسد نماینده ای را به آن دیار گسیل می داشت تا اهالی را از ورود مبارکشان آگاه کند و مردم با آمادگی قبلی آماده استقبال و دیدار و طرح مسایل و مشکلات خویش باشند. سپس با اقشار گوناگون اجتماعات گسترده ای بر پا می فرمود و دربارة امامت و رهبری خویش با حاضران گفتگو می کرد. آن گاه از آنان می خواست تا سؤالاتی در زمینه های گوناگون معارف اسلامی بپرسند و حضرت هم جوابشان را می داد. سپس تمایل خود را برای مناظره با دانشوران علم کلام و حکمت و نیز مشاهیر غیر مسلمان اعلام می نمود و با این طبقات نیز بحث هایی ترتیب داده می شد. محمد بن عیسی یقطینی می گوید: مسایلی که از امام می پرسیدند گردآوردم به هیجده هزار مسئله رسید که به این افراد پاسخ گفته بود. ابراهیم بن عباس هم گفته است: هرگز ندیدم از امام سوالی بکنند و او پاسخ آن را نداند. رجاء بن ابی ضحاک که مأمون او را برای حرکت دادن حضرت رضا علیه السلامبه مدینه اعزام نموده بود می گوید: در این مسیر پرهیزگارتر از امام رضا علیه السلام ندیدم. تمام اوقاتش به عبادت و یاد خدا سپری می شد و در هیچ شهری وارد نمی گردید مگر این که مردم از هر سو به او روی می آوردند و مسایل دین را پرسیده و یا استفتاء می نمودند و حضرت به آنان پاسخ می دادند و احادیث بسیاری برای آن ها از پدرانش از حضرت علیعلیه السلام و رسول خدا6 بیان می فرمود که گزارش این دیدار ها و گفتگوها را به مأمون ارائه دادم.[16]

در هر شهری که امام ده روز اقامت می فرمود، روزها روزه دار بود و چون شب فرا می رسید پس از نماز افطار می نمود، نوافل مغرب و عشا، نماز شب، شفع و وتر نافلة صبح را امام در سفر ترک نمی نمود اما نوافل نمازهای ظهر و عصر را به جای نمی آوردند و بعد از به جا آوردن نمازهای مزبور سی مرتبه تسبیحات اربعه را می خواندند و می فرمودند: این به جهت تکمیل نماز است. مردم برای خدمتگزاری و هرگونه تدارکات حاضر بودند اما امام ضمن تایید محبت های آنان می کوشید برای کسی زحمت فراهم نیاورد.[1علیه السلام ]

مأمون توسط مراقبین ویژه پایگاه مردمی امام را در شهرهای گوناگون ارزیابی می نمود و می خواست بداند این نفوذ گسترده تا چه میزان خطر جدی برای دستگاه حکومت او محسوب می شود، دستور ویژه برای این که امام از کوفه، جبل و قم عبور نکند. روی این محاسبه بود که اهالی این نقاط در مهرورزی به علویان و اهل بیت معروف بودند؛ بویژه کوفه که از حساسیت ویژه ای در قلمرو حکومتی برخوردار بود. به علاوه مأمون نمی خواست بر تعداد شیفتگان امام بیفزاید و ارادت علاقه مندان را تقویت کند، برعکس اهل بصره هواخواه عثمان بودند و عباسیان هم در این شهر از موقعیت خوبی برخوردار بودند اما برخی قرائن نشان می دهد که امام در حوالی کوفه به مردم این سامان خبر داده است، به زودی در میانشان خواهد بود. کوفیان هرگز با مأمون دست بیعت ندادند و تا زمانی بر مخالفت خود باقی ماندند که برادر امام رضا علیه السلام، عباس؛ نزدشان گسیل شد و به بیعتشان فراخواند. برخی دعوتش را اجابت کردند و بقیه وی را خطاب قرار دادند و گفتند: اگر آمده ای ما را به اطاعت مأمون فرابخوانی و سپس برای برادرت، ما هرگز به این دعوت نیازی نداریم و اگر ما را به سوی امام رضا علیه السلامیا برخی خاندان علی و یا حتی خودت فراخوانی اجابت خواهیم کرد.[18]

### از مدینه تا بصره

از مدینه تا قادسیه، اطلاعی از توقف گاههای امام رضا علیه السلام نداریم؛ اولین ناحیه ای که حضرت در سرزمین عراق بدان رسید، قادسیه نام دارد. ظاهراً حضرت از طریق حجاز و بیابان بادیةالشام (واقع در غرب عراق) به منطقه مزبور گام نهاده اند. قادسیه تا کوفه 15 فرسنگ و تا عذیب چهارمیل فاصله دارد. جنگ معروف مسلمانان و ایرانیان در سال 14 ق. در این ناحیه روی داد. هنگامی که حضرت به قادسیه آمد، مردم فوج فوج به استقبال ایشان آمدند. بزنطی که خود جزء استقبال کنندگان و راوی این ماجراست می گوید: پس از آن که به خدمت حضرت رسیدم فرمود: منزلی برایم در نظر بگیر که دارای دو درب باشد، یکی به سوی حیاط گشوده شود و دیگری به بیرون تا مراجعه کنندگان در زحمت نباشند. سپس امام برایم زنبیلی فرستادند که در آن تعدادی دینار و یک قرآن بود و خادم آن جناب رابط من و حضرت بود و مایحتاج زندگی را تهیه می کردم و می فرستادم. بزنطی در این دیدار از حضرت امام و جانشین پس از ایشان را پرسیده است و در این هنگام امام، حضرت جوادعلیه السلام را معرفی نموده است.[19]

به نظر می رسد حضرت برای رسیدن به قادسیه، از کوفه عبور کرده است، برخی نیز گزارش داده اند امام در عراق، به شهر بغداد وارد گردید و در آن جا مردی حمّامی، رجب نام، از شیعیان با اخلاص که مکرّر در مدینه به زیارت حضرت مشرف می گشت، چون از توجه آن جناب به بغداد با خبر شد، بی اندازه مسرور گشت و تا سه فرسخی به استقبال امام شتافت و در آن جا به زیارت مقدم مبارکشان رسید و سپس حضرت را به خانه خویش نزول اجلال داد، برخی شیعیان نیز با حضرت دیدار نمودند. در حمام این شهر به برکت وجود امام رضا علیه السلام مردی که به بیماری برص مبتلا بود و به همین دلیل کمتر از خانه بیرون می آمد، شفایافت. امام جام آبی بر سرش ریخت و لباس های خود را بر او پوشانید و او را از این ناراحتی و نیز گرفتاری های دیگر رهانید. وقتی مردم ا ز این کرامت با خبر شدند، حدود پانصد نفر حلقه اخلاص آن جناب را به گوش خویش افکندند.[20] ابوالفضل بیهقی از بیعت طاهر ذوالیمینین در بغداد با امام رضا گزارشی ارائه داده است.[21] نباج نام دهکده ای است در بیابان های بصره که در ده منزلی این بندر قرار دارد که رؤیا و جریان دیدار ابوحبیب نباجی با امام در این دهکده واقع شده است.

### در استان خوزستان

امام پس از اقامت کوتاهی در بصره، به شهر اهواز یعنی مرکز و معروف ترین شهرهای خوزستان وارد شدند. ابوهاشم جعفری می گوید: رجاء بن ابی ضحاک حضرت را از طریق اهواز می برد همین که خبر تشریف فرمایی ایشان به من رسید، به این ناحیه آمدم و خدمت امام شرفیاب شدم و خود را معرفی کردم و این اولین باری بود که آن بزرگوار را می دیدم. هنگام گام نهادن امام به خوزستان مقارن با اوج گرمای تابستان بود، امام در این شهر به دلیل نامساعد بودن شرایط جوی و خشونت هوا دچار کسالت شدند. به همین دلیل از ابوهاشم خواستند طبیبی حاضر کند، وی چنین کرد و طبیبی به خدمت حضرت آورد. امام گیاهی را برایش وصف کرد که آن پزشک عرض نمود هیچ کسی جز شما سراغ ندارم که چنین گیاهی و خواص آن را بشناسد، چگونه بر آن مطلع شده اید؟ زیرا گیاه در خوزستان نمی روید. امام فرمود: پس نیشکر تهیه کن. پاسخ داد: یافتن آن هم دشوارتر است. زیرا در این وقت سال موجود نمی باشد.

امام فرمود: هردو در همین ایام موجودند. با ایشان (یعنی ابوهاشم) همراه شو و به سوی سد آب بروید و از آن عبور کنید. خرمنی انباشته خواهید یافت. به جانبش بروید، مردی سیاه چهره را می بینید. از وی محل رویش نیشکر و آن گیاه را جویا شوید. ابوهاشم می افزاید: به همان نشانی که امام فرموده بود رفتیم و نیشکر تهیه کردیم و خدمت حضرت آوردیم. طبیب از من پرسید: این مرد کیست؟ گفتم: فرزند سرور پیامبران است. گفت: از علوم و اسرار پیامبران چیزی نزدش می باشد؟ گفتم: آری، این گونه امور را دیده ام ولی او وصی پیامبر است و خود پیامبر نمی باشد. خبر این واقعه که به رجاء بن ابی ضحاک رسید همراهان را با خبر ساخت و هشدار داد اگر امام در این مکان بماند مردم به او روی می آورند. به همین جهت حضرت را از اهواز حرکت داد.[22] به نظر می رسد امام در شوشتر هم توقفی داشته اند و در مسجد این شهر نماز گزارده اند. ابودلف که در نیمه دوم قرن چهارم از این سامان دیدن کرده نوشته است:

رو به روی این سد (شادروان) مسجد علی بن موسی الرضا است. وی هنگامی که در سر راه مدینه به خراسان، به شوشتر وارد شد آن را ترسیم (بنا) نمود.[23] سه بقعه هم در شوشتر به نام حضرت امام رضا علیه السلاموجود دارد. در دزفول نیز نظرگاه یا منزلگاهی منسوب به ایشان وجود دارد.

بعد از آن امام به شهر رامهرمز قدم نهادند و در روستای قنطرة اربق توقف نمودند، در این آبادی جعفر بن محمد نوفلی به محضر امام رسید و عرض کرد: عده ای تصور می کنند پدرتان هنوز در قید حیات دنیوی است. امام در جوابش فرمود: دروغ می گویند و خدا آنها را لعنت کند و این نکته اشاره به گرایش های فرقه واقفیه دارد که حضرت رضا اظهارات آنان را مردود دانسته اند.[24]

شهر بعدی که امام به آن گام نهاده اند ارجان یا بهبهان است. امام در مسجد جامع بکان در شمال این شهر و در کنار رودخانة تاب، نماز گزارده اند و از این روی مسجد مزبور، به قدمگاه حضرت رضا علیه السلام موسوم است.[25]

اعتماد السلطنه هم به نماز گزاردن امام در مسجد جامع ارجان اشاره دارد.[26]

### در نواحی مرکزی ایران

مورخین خط سیر امام را از اهواز تا نیشابور به طرق گوناگون نوشته اند. بعضی حرکت امام را از فارس، اصفهان، قم و نیشابور و عده ای از اصفهان، یزد و طبس و گروهی هم از مسیر فارس، اصفهان، سمنان، دامغان، سبزوار، نیشابور، پاره ای راه اهواز، اراک، ری و نیشابور را برای چنین مسافرتی ذکر نموده اند. از آن جا که برابر دستور مأمون حضرت اجازه نداشته اند از کرمانشاه و قم حرکت فرمایند و از طرفی راه کویری سمنان و دامغان در آن روزها وجود نداشته احتمال داده اند امام از اهواز به اصفهان عزیمت نموده اند و از طریق راههای کویری یزد و طبس که اعراب آن را باب خراسان نامیده اند به نیشابور تشریف برده اند.

برخی قرائن تاریخی و منابع جغرافیایی خاطر نشان نموده اند که امام از استان خوزستان به سوی فارس آمده و اولین شهر از این ناحیه ابرقوه یا ابرکوه واقع در منتهی الیه جاده شمالی شیراز به یزد و خراسان می باشد. البته به نظر می رسد امام نخست به شیراز، سپس به دروازه اصطخر که راهی به جانب شمال شرقی است، به این آبادی رسیده اند. در ابرقو قدمگاهی به نام امام رضا علیه السلامموسوم می باشد و هم اکنون مسجدی در حومه این شهر قرار دارد که می گویند امام در آن نماز گزارده اند.[2علیه السلام ]

عادل ادیب از کنترل و مراقبت شدید بر امام در فارس گفته است و افزوده حضرت وقتی بدین ناحیه آمدند خدمتگزاری در رکاب حضرت بود که گویی دین و وجدان خود را به حاکم وقت فروخته بود، زیرا همچون جاسوسی برنامه ها، فعالیت ها و حرکات و روابط امام با دیگران را به مقامات سیاسی وقت گزارش می داد و در واقع مأمون توسط وی، امام را از رفت و آمدها و پایگاه های مردمی دور می کرد و یا آنقدر بر رفتارهای حضرت نظارت مخفیانه نمود که مبادا این روند برای دستگاه حکومت خطرساز گردد.[28]

حضرت رضا علیه السلامدر یزد هم توقفی داشته اند اما در منابع دست اول به صراحت نامی از این شهر نیامده است و صرفاً به عبور حضرت از یک قلمرو بیابانی اشاره شده، در همین نقاط امام و همراهان با تشنگی و کم آبی مواجه شده اند که با معرفی حضرت یکی از غلامان به موضعی مشخص رفته و هم خود آب آشامید و هم حیوانات را سیراب کرده اند. منابع جدیدتر عبور از این بیابان و صحرای خشک را معادل قلمرو یزد و توابع دانسته اند و وجود چندین قدمگاه به نام حضرت رضا علیه السلامدر این شهر، می تواند چنین ادعایی را قوت بخشد.[29]

در محله کلوان نائین جایگاهی به نام قدمگاه وجود دارد که گویند به یاد بود تشریف فرمائی حضرت رضا به این شهر احداث گردیده است. مسجد این محل در واقع محل نمازگزاردن حضرت بوده است. در محله گودالو یا محله سنگ حمامی وجود دارد که به نام آن فروغ هشتم موسوم می باشد و مردم محل عقیده دارند حضرت در این حمام به نظافت پرداخته اند. بین بافران و نائین درختی با عنوان موم رضا بوده که حضرت در سایه آن به استراحت مشغول گشته و از نهری که زیرش جاری بوده آب نوشیده اند. زنی به نام سلطان موصله که اهل موصل بوده و از خدمه آن حضرت به شمار می آمده در نایین فوت نموده و همانجا هم دفن شده است. یکی از یاران امام به نام احمد وقتی مشاهده می کند نائین از ستم عباسیان دور است و نیز مردمانش به اهل بیت: ارادت دارند ترجیح می دهد در این شهر اقامت گزیند و به نشر فرهنگ تشیع بپردازد که پس از رحلت، در نائین دفن می گردد.[30]

در مسیر خرانق و جاده کویری طبس هم نشانه های از عبور امام رضا علیه السلام نقل شده است.

حضرت رضا علیه السلامدر نواحی دامغان به آبادی آهوان واقع در چهل کیلومتری سمنان به سمت امیرآباد رسیده اند و در وجه تسمیه آن گفته اند، چند آهو به خدمت ایشان رسیدند و آن حضرت را از قصد مخالفان مبنی بر کشتن امام خبر دادند. امام برایشان دعای خیر فرمودند.[31]

### ورود به سرزمین خراسان

هرچه امام به مرکز حکومت مأمون نزدیک می گردید، کنترل بر رفتار و ارتباطات ایشان افزایش می یافت و این حساسیت ها نشان می داد که خلیفه مزبور نسبت به امام حسن نیت نداشت و سعی می کرد از اقتدار معنوی و اجتماعی امام کم کند، با این وصف امام در شهرهای گوناگون خراسان و مسیرهای حرکت با مردمان و اقشار گوناگون در ارتباط بودند و گوشه هایی از سیرة رضوی را به نمایش نهادند. مردی از اهالی بلخ گفته است که در سفر خراسان با امام رضا علیه السلامبودم. روزی سفره گسترده بودند و امام همه خدمتگزاران و غلامان حتی سیاهان را بر سر سفره نشانید تا همراه آن وجود مبارک غذا بخورند. عرض کردم، فدایتان شوم، بهتر است اینان بر سر سفره ای جداگانه بنشینند، فرمود: ساکت باش، پروردگار همه یکی است و پدر و مادرشان نیز یکی می باشد و پاداش افراد به اعمال و کردارشان است. این چنین، امام با امتیازات طبقاتی در رفتار عملی مبارزه می فرمود و در راه احیای اخوت و مساوات اسلامی که در زیر یوغ ستم امویان و عباسیان خرد شده بود، تلاش می نمود.[32] امام این گونه عواطف انسانی را بروز می داد و ترویج می نمود و در جمع تمام افرادی که در حضورشان بودند، با تمامشان گفتگو می کرد و از همه دل جویی می نمود و به ابراز احساساتشان پاسخ می گفت؛ اما برخی افراد از این ارتباط نزدیک سوء استفاده نموده و برای برآوردن مقاصد شوم دستگاه خلافت مأمون می کوشیدند. ریان بن صلت روایت کرده است که هشام بن ابراهیم راشدی از نزدیک ترین افراد به امام بود. وی چنان خود را به مأمون نزدیک ساخت که هیچ نکته ای از امام رضا علیه السلامبرایشان پنهان نمی ماند.

بعد از این اطلاع رسانی توأم با خیانت مأمون وی را به پرده داری امام گماشت و او نیز آن چنان بر حضرت تنگ گرفت که برخی نزدیکان و یارانش را از دیدار با وی منع کرد و هرصحبتی را که امام در خانه اش می کرد به اطلاع کارگزاران مأمون می رسانید.[33]

در یکی از مواقف خراسان صوفیان بر امام وارد شدند و گفتند: شما اهل بیت بر همه مردم در امر امامت سزاوارترید ولی جامعه به پیشوایی نیاز دارد که جامه ای خشن در برکند، طعامی ساده بخورد، بر الاغ سوار گردد و از بیمار عیادت کند. امام فرمود: وای بر شما جز این است که از امام، قسط و عدل خواسته شود، و اگر سخن گوید راست باشد و اگر حکمی صادر نماید مطابق عدل باشد، اگر وعده دهد انجام آن را عملی سازد، خداوند در قرآن کریم لباس یا طعامی را حرام نفرموده است.[34]

### پی نوشت ها:

1. اصول کافی، ج 1، ص 486؛ عیون اخبارالرضا، صدوق، ج 1،ص 18؛ مناقب ابن شهرآشوب، ج 4، ص 366.

2. الامام الرضا، علامه مقرم، ص 35؛ حضرت رضا، فضل الله کمپانی، ص 30.

3. عیون اخبارالرضا، ترجمه محمدتقی اصفهانی، ج2، ص 421.

4. بحارالانوار، ج 49، ص 121؛ الارشاد، ص 291.

5.عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 164؛ سیرة عملی اهل بیت؛ سید کاظم ارفع (امام رضا)، ص 65 و 66.

6. اثبات الوصیه، مسعودی، متن ترجمه محمد جواد نجفی، ص 151.

7. الکامل فی التاریخ، ابن اثیر، ج 5، ص 130؛ زندگگی دوازده امام، هاشم معروف حسین، ترجمه محمد رخشنده، ج 2، ص 387.

8. مقاتل الطالبیین، ابوالفرج اصفهانی، ص 3علیه السلام 5؛ حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، رسول جعفریان، ج 2، ص 66.

9. زندگی دوازده امام، هاشم معروف حسنی، ج 2، ص 388 و 389؛ امام علی بن موسی الرضا، سید علی محقق، ص 60 – 61.

10. الکامل فی التاریخ، ج 6، ص 129؛ منتخب التواریخ، حاج میرزا محمدهاشم خراسانی، ص542؛ ارشاد، شیخ مفید، باب 14، فصل اول، زندگانی علی بن موسی الرضا، عبدالقادر احمد، ترجمه ریاضی، ص 59.

11. زندگی سیاسی هشتمین امام، جعفر مرتضی عاملی، ترجمه سید خلیل خلیلیان، ص 125 – 124.

12. همان، ص 130 – 135؛ پیشوایان ما، عادل ادیب، ترجمه مبشری، ص 226 – 224.

13. مقاتل الطالبیین، ص 3علیه السلام 5؛ اعلام الوری طبرسی، ص 340؛ ینابع الموده، قندوزی حنفی، ص 384.

14. جلاءالعیون، مجلسی، ص 546؛ دلائل الامامه، طبری، ص 1علیه السلام 6؛ تاریخ طبری؛ حوادث سال 200 ق.

15. مسند امام رضا، ج 1، ص 52؛ بحارالانوار، ج 49، ص 120؛ ستارگان درخشان، ج 10، ص 46.

16. عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 183 – 180؛ زندگی پیشوایان ما، ص 226 و 22علیه السلام و 228.

17. حضرت رضا، فضل الله کمپانی، ص 24 – 23.

18. الکامل فی التاریخ، ج 5، ص 192؛ تجارب الامم، ج 6، ص 139؛ تاریخ طبری، ج 11، ص 1020.

19. مسند الامام الرضا، عطاردی، ج 1، ص 155؛ قرب الاسناد، ص 221؛ جغرافیای تاریخی هجرت امام رضا، ص 28.

20. زندگانی امام رضا، عماد زاده، ص 1علیه السلام 6 – 1علیه السلام علیه السلام ؛ مفاتیح الجنان، ص 658؛ جغرافیای تاریخی ...، ص30.

21. تاریخ بیهقی، ج 1، ص 190.

22. مسند الامام الرضا، ج 1، ص 2علیه السلام 5؛ الامام الرضا، مقرم، ص 560 – 59؛ بحارالانوار، ج 49، ص 118.

23. سفرنامه ابودلف در ایران، ترجمه سید ابوالفضل طباطبایی، ص 89؛ شوشتر در گذرتاریخ، محمدتقی زاده، ص 187.

24.مسند امام رضا، ج 1، ص 56؛ سیمای رامهرمز، سعید بابائی حائری، ص 67.

25. خوزستان و تمدن دیرینه آن، ایرج افشار سیستانی، ج 1، ص 395.

26. سیمای بهبهان، سید سیف الله نحوی، به نقل از مرات البلدان، ج 2، ص 490.

27.المسالک والممالک، اصطخری، ص 155؛ یادگارهای یزد، ایرج افشار، ج 1، ص 357.

28. پیشوایان ما، عادل ادیب، ص 242.

29. عیون اخبارالرضا، ج 2، ص 464؛ یادگارهای یزد، ص 1علیه السلام 3؛ تاریخ جدید یزد، احمد بن علی کاتب، ص 133.

30. سیمای نائین گوهر کویر، از نگارنده، ص 81 – علیه السلام 8؛ منتخب التواریخ، ص 551؛ تاریخ نائین؛ ص 213.

31. جغرافیای تاریخی هجرت امام رضا، ص 116؛ زندگی امام رضا، سحاب، ص 245.

32. روضة کافی، ج 8، ص 230؛ بحارالانوار، ج 49، ص 91 و 101.

33. زندگی دوازده امام، هاشم معروف حسنی، ج 2، ص 400.

34. تحلیلی از زندگی امام رضا، محمد جواد فاضل الله، ترجمه سید محمد صادق عارف، ص 48.

هنگام ورود امام به نیشابور دو حافظ قرآن به نام های «ابوزرعه رازی» و «محمد بن اسلم طوسی» همراه تعداد بی شماری از جویندگان دانش و معرفت سر راه امام ایستاده بودند تا دیدگانشان به جمال آن خورشید امامت روشنی گیرد. مردم بسیاری به استقبال آمده بودند، برخی فریاد می زدند، عده ای از شدت شادمانی جامه می دریدند و یا بر روی زمین می غلتیدند، گروهی پاهای استر امام را در آغوش می کشیدند، پاره ای نیز گردن ها را به سوی سایبان محملش کشیده و هر کسی به نحوی احساسات خود را بروز می داد. روز به نیمه رسید و از چشمان مردم همچنان اشک شوق سرازیر بود. سرانجام چند تن از راهنمایان فریاد برآوردند که: ای مردم! سکوت اختیار کنید و گوش فرادهید، رسول اکرم(ص) را با گردآمدن در اطراف فرزندش میازارید.

آن جناب که با سیمایی نورانی و جذاب در حالی که گیسوانش مانند موهای خاتم رسولان بود، بر مردم آشکار گردید، ناگهان با صدایی بلند و شمرده حدیث تهلیل یا سلسلة الذهب را بیان فرمود:«...سَمِعْتُ ربُّ العِزَّة سُبحانَهُ و تعالی یقوُلُ: کلمة لا اله الاّ الله حِصنی وَ مَن دَخَلَ فی حِصنی اَمِنَ مِنْ عذابی؛ ]از پدرانم[ شنیدم که حضرت رب العزّه منزه و بلند مرتبه می فرماید: کلمه لا اله الاّ الله، حصار من است. پس کسی که ]با اخلاص آن را بگوید[ در قلعه من آمده است، و کسی که به آن وارد شود، از عذابم در امان است».

اسحاق بن راهویه که در جمع نویسندگان حدیث بوده است، می گوید: امام پس از این بیانات اندکی راه پیمود و آن گاه فرمود: «بشروطها و اَنا من شروطها؛ یعنی این ایمان به خداوند که امنیت می آورد، شرایطی دارد و پذیرش ولایت و امامت از شروط آن است». سپس پرده انداخته شد و موکب حضرت به راه خود ادامه داد. در آن روز بیست هزار نفر قلم و دوات برداشتند که حدیث امام را یادداشت کنند.[1]

بانویی که حضرت رضا(ع) در خانه جدش وارد شده بود، می گوید: امام در محله غربی نیشابور در ناحیه ای به نام لاشآباد در منزل جدّم به نام پسنده وارد شد و از این نظر او را بدین عنوان نامیدند که امام مأوایش را پسندید و به خانه اش رفت. وی اضافه می کند: در گوشه ای از این منزل، به دست مبارک امام، بادامی کاشته شد و از برکت آن در طول یک سال درختی شد و بارآورد و مردم به این درخت شفا می جستند و هر بیماری که از آن به قصد شفا می خورد، بهبود می یافت.[2]

نیز نقل کرده اند: امام در محله ای به نام فروینی فرود آمدند. در این موضع حمامی بود که امروزه آن را با نام گرمابه امام رضا(ع) می شناسند. در آنجا چشمه ای وجود داشت که از آب اندکی برخوردار بود. لذا کسی برخاست از چشمه آبی بکشد و حوضی را که کنارش ساخته بودند، پر کند. حضرت داخل حوض رفته، غسل کرده، خارج شدند و نماز ظهر را در مجاورت آن اقامه فرمودند. مردم از آن پس گرداگرد حوض را گرفتند و در آن غسل کردند و از آبش هم نوشیدند و بر آن تبرک جستند و در اطرافش دست به دعا بر داشتند و حاجت خود را برآورده ساختند، آن چشمه به کهلان موسوم است.[3]

در 25 کیلومتری نیشابور منطقه ای به نام قدمگاه امام رضا(ع) وجود دارد که می گویند حضرت چون از نیشابور بیرون آمدند، در راه به چشمه آبی رسیدند. در کنار این چشمه، سنگی است که حضرت بر رویش ایستادند و نماز خوانده اند که نقش قدم مبارک بر آن سنگ ظاهر گشت و بعدها آن قطعه سنگ را بریدند و بر دیوار نصب کردند و بقعه ای بر آن ساختند،[4] در همین حوالی، مردی که قدرت تکلم خود را از دست داده بود، با طبابت و کرامت امام رضا(ع) شفا یافت.[5]

در مسیر راه نیشابور به طوس، ده سرخ یا قریة الحمراء قرار دارد که بنا بر روایت عبدالسلام بن صالح هروی، حضرت رضا(ع) در این مکان فرود آمدند و چون آبی در اختیار نداشتند، با دستان مبارک زمین را حفر کردند، در این حال آب از آن جوشیدن گرفت که حضرت و همراهان از آن وضو ساختند و اثر آن آب باقی است.[6]

هنگامی که حضرت به طوس رسیدند، امیران و بزرگان و حتی خود مأمون برای استقبال آمدند و آن حضرت را با عزّت و تکریم به شهر آوردند. موسی بن سیار می گوید:

با حضرت همسفر بودم، وقتی به دیوارهای طوس رسیدیم، صدای شیونی شنیدیم و در این حال جنازه ای دیدیم. امام از مرکب خویش پیاده شدند و بر بالین آن فرمودند: «هر که جنازه دوستی از احبّای ما را مشایعت کند، از گناهان خویش مانند زمانی که از مادر زاده می گردد، پاک می شود». چون جنازه را نزدیک قبر نهادند، امام(ع) مردم را کنار زد و دست مبارک را بر پیکر متوفّا نهاد و فرمود: «تو را بهشت گوارا باد و بعد از این برایت وحشتی نیست».

موسی بن سیار می گوید: عرض کردم ایا او را می شناسید، در حالی که بر این سرزمین قبلاً گذر نکرده اید؟! فرمود: «اعمال شیعیان هر صبح و شام بر امامان عرضه می شود. اگر تقصیری در رفتارشان دیدیم، از خدا می خواهیم عفوشان کند و اگر اعمال خوبی مشاهده کردیم، از پروردگار خواستار می شویم تا جزای خیر به وی بدهد و خدای را سپاس می گوییم».[7]

امام در حوالی جنوب مشهد کنونی، بر کوهی تکیه کردند (کوه سنگی) و از خدا خواستند در آن خیر و برکت قرار دهد و غذایی را که در ظرف های ساخته شده از این کوه می پزند (دیزی سنگی)، نافع گرداند و دستور دادند برای طبخ غذا از آن سنگ ظروفی بتراشند.[8]

حضرت در ناحیه نوقان و دهکده سناباد که از جمله دارایی های حُمَید بن قَحْطبه طائی بود، وارد گردید و چون داخل باغ و خانه حمید شد، مجاور قبر هارون رفته و با دست مبارک خطی به سوی آن قبر کشید و فرمود: «این موضع تربت من است و در اینجا مدفون خواهم شد و به زودی حق تعالی این مکان را محل تردّد شیعیان و دوستان من قرار می دهد».

منزل بعدی امام در سرخس ، میان مرو و نیشابور بود. امروزه این شهر در حوالی مرز ایران و ترکمنستان است. موقعی که حضرت به این دیار رسیدند، کرامات فراوانی از خود ظاهر کردند که این امر بر مأموران مأمون گران آمد و از این روی امام را دربند کردند و مانع شرفیابی به حضورش شدند. در این میان تنها اباصلت بود که با دادن بخشی از ثروت خویش به زندان بانان اجازه یافت که در زندان به خدمت امام برسد.[9] اباصلت می گوید: وقتی به حضور امام رسیدم، دیدم در مصلای خویش جلوس کرده و همچنان در حال تفکر است.[10]

### در مرکز خلافت مأمون (مرو)

موکب امام از سرخس به حوالی مرو؛ یعنی مرکز حکومت مأمون رسید. به نقلی روز دهم شوال سال 201 هجری بود که چند فرسنگ به شهر مانده، حضرت مورد استقبال شخص مأمون، فضل بن سهل و گروه کثیری از کارگزاران بنی عباس قرار گرفت و با احترام شایانی به شهر وارد شد و به دستور مأمون همه گونه وسایل رفاه و آسایش در اختیار حضرت قرار گرفت. وی دستور داد امام را در خانه ای که مجاور محل اقامت خویش بود و به وسیله دری به هم ارتباط داشت، فرود آوردند. خدمتکارانی نیز در اختیار حضرت قرار داد، اما امام از این امکانات و تشریفات استفاده نکرد و به زندگی ساده و زاهدانه ای اکتفا کرد. یکی از خدمتکاران حضرت می گوید:

با جمعی از کنیزان در کوفه خریداری شدم. ما را نزد مأمون بردند که بارگاهش به لحاظ خوردنی ها، آشامیدنی ها و ثروت و امکانات فراوان، حکم بهشت را داشت تا اینکه مرا به امام رضا(ع) بخشید. چون به محل سکونت حضرت منتقل شدم، تمام آنها را از دست دادم. علاوه بر این، بانویی را بر ما گماردند که شب هنگام بیدارمان می کرد تا نماز بخوانیم و آن موقعیت برای ما با مشقّت توأم بود.

از گزارش این کنیز استفاده می شود که خانه امام کانون زهد و عبادت و به دور از تشریفات و وسایل خوش گذرانی بوده است.[11]

پس از چند روز استراحت و رفع خستگی مذاکراتی بین مأمون و حضرت صورت گرفت و چون امام پیشنهاد وی را مبنی بر پذیرش امر خلافت نپذیرفت، مأمون ولایتعهدی را به ایشان تحمیل کرد. سپس مجلسی ترتیب داد و کرسی آن حضرت را پهلوی تخت خویش نهاد و بزرگان، اشراف و علما را جمع کرد. آن گاه به فرزند خود، عباس امر کرد که با حضرت بیعت کند، بعد سایرین چنین کردند، سپس کیسه های زر آوردند و جوایز فراوان به مردم بخشید. خطبا و شعرا برخاستند و خطبه و قصائد غرّا در شأن امام خواندند و فرمان داده شد بر سر منابر نام آن حضرت بلند گردد.[12]

در اواخر ماه مبارک رمضان سال 202 هجری مأمون از امام(ع) درخواست کرد که مراسم نماز عید فطر را انجام دهد. امام به شرطی پذیرفت که با همان سنت رسول اکرم(ص) نماز مذکور اقامه شود. امام ساده و بی پیرایه و سربرهنه به سوی مصلاّ حرکت کرد. عده ای نیز پشت سر آن حضرت در حال حرکت بودند. افراد لشکری و کشوری سوار بر مرکب و مجهز به سلاح بودند. وقتی این سادگی را دیدند، از مرکب ها پیاده شدند، کفش ها را با شتاب از پاهای خود درآوردند و به دنبال این کاروان حرکت کردند. امام تکبیر می گفت و مردم الله اکبر بر زبان جاری می ساختند. گویی زمین می لرزید و در و دیوار همنوایی می کرد، هر بار که تکبیرها تکرار می شد، دل ها می لرزید، اشک ها جاری می گردید و فریادها از گلوها بیرون می آمد. همین ابهت معنوی زنگ خطر را برای مأمون به صدا در آورد و فضل بن سهل هشدار داد اگر امام به این منوال تا مصلاّ برود، مردم شیفته اش خواهند شد و امکان دارد انقلابی رخ دهد. مأمون در پیامی از امام خواست: شما دیگر زحمت نکشید و به خانه برگردید و همان کسی که همه ساله نماز فطر می خواند، چنین نماز خواهد گزارد.

اگر چه این کار، برای امام جسارتی نابخشودنی محسوب می شد، ولی آن حضرت بی درنگ کفش خود را پوشید و بر مرکب سوار شد و به خانه برگشت، امّا تحولی که در قلب و روح مردم پدید آمد، خاموش نشد.[13]

یادآور می شود امام «ولایتعهدی» را هم به شرطی پذیرفته بود که امر و نهی نکند، فتوا ندهد، قاضی نباشد، کسی را عزل و نصب نکند و چیزی را عوض نکند و در واقع با اکراه و به ناچار این امر را پذیرفت.[14] آن حضرت در روز جمعه ای که از مسجد جامع بازمی گشت، دست ها را به سوی آسمان بلند کرد و گفت: «بارخدایا! اگر گشایش کار من از وضعی که دارم (پذیرش ولایتعهدی) با مرگ میسّر می گردد، پس زودتر آن را برسان».[15]

### به سوی بغداد

نقشه های مأمون برای تضعیف موقعیت امام همیشه اثر عکس داشت. ماجرای نماز عید فطر، مناظره با دانشمندان و متکلمان و مانند آنها این گونه بود. این روند مأمون را آشفته ساخت و چون دید کوشش هایش به نتیجه نمی رسد، نقشه ای تازه به اجرا گذاشت و به امام پیشنهاد کرد به بغداد برود؛ شهری که مرکز تجمع عباسیان بود؛ آنان که مأمون را به دلیل انتصاب امام رضا(ع) به ولایتعهدی تقبیح کرده و به محض انجام بیعت به نفع آن حضرت، این منطقه مهم را اشغال کرده بودند، و با خلع مأمون از خلافت و اخراج سهل بن فضل، دست بیعت به سوی ابراهیم بن مهدی، معروف به ابن شکله گشودند. در واقع بغداد تقریباً یک پارچه از خلافت مرکزی تمرّد کرده بود و در چنین شرایطی مأمون از امام می خواهد به بغداد برود تا رویاروی چنین مخالفانی قرار گیرد و مأمون به تنهایی در خراسان به خلافت ادامه دهد. امام این پیشنهاد را رد کرد. پس از امتناع حضرت از رفتن به بغداد، مأمون مصمم گردید خود به سوی آن سامان حرکت کند ولی وزیرش فضل بن سهل، و ولیعهد خود امام رضا(ع) را نیز همراه ببرد، اما باز هم مسائلی فکرش را مشوّش ساخته بود.

احتمال داشت به محض رسیدن به بغداد، عباسیان امام را به شهادت برسانند و به خشم خویش پایان بخشند. و نیز مأمون هم دیگر مانعی بر سر راه خود نخواهد داشت، یا اینکه وقتی مأمون می دید امام سد راه عادی شدن روابط با عباسیان است، مجوّزی برای خلع حضرت از این مقام به دست می آورد و در ضمن ضربه ای به شخصیت امام وارد می کرد؛ اما اینها همه احتمالاتی بود که امکان داشت نتیجه دهد و شاید برعکس، ممکن بود امام چنان نفوذ معنوی در میان اهل بغداد به وجود آورد که قلوب آنان را تسخیر کند؛ چنان که پدرش امام کاظم(ع) ب وجود محبوس بودن، قلوب اطرافیان هارون الرشید را به تصرف خویش درآورده بود. از این روی، مأمون در بن بست روحی و فشار روانی سختی قرار گرفته بود و می دید هر جا تیری به سوی امام افکنده، به سوی خودش بازگشته و نیرنگ های او را خنثی کرده است. پس راه حل خطرناکی به ذهنش رسید؛ هر چند عواقب خطرناکی در پی داشت. کشتن امام به صورت علنی با موج خروشان اهل بیت و شیعیان در جهان اسلام مواجه می شد و فرصت مناسبی برای براندازی نظام خلافت مأمونی بود؛ پس مجبور شد به حیله های پنهانی دست یازد.

پس از حرکت از مرو به سوی عراق اولین شهری که در مسیر آنان قرار می گرفت و اهمیت تاریخی داشت، سرخس بود؛ شهری که موطن اصلی فضل بن سهل به شمار می رفت. فضل از رفتن به بغداد وحشت داشت. به همین دلیل، قبل از حرکت از مرو، امان نامه مفصلی از مأمون گرفت. با وجود این، مأمون تصمیم گرفت امام و فضل بن سهل را طی توطئه ای در حمام سرخس به قتل برساند ولی هوشیاری امام مانع از آن شد که مأمون به این هدف برسد و به رغم اصرار خلیفه، آن حضرت از ورود به حمام سرخس اجتناب کرد. سرانجام فضل بن سهل آن روز به حمام رفت و بساط حجامت گسترانید که ناگهان عده ای با شمشیرهای برهنه به او یورش بردند و قطعه قطعه اش کردند و چون با اعتراض نیروهای فضل مواجه شدند، عاملین ترور را که از غلامان خاص مأمون بودند، به حضور وی بردند و او هم دستور داد هر سه نفر را بکشند. آنان فرصت دفاع از خود را به دست نیاوردند و فقط یک جمله را آن هم ناقص بر زبان آوردند: خودتان دستور کشتن ]فضل را صادر کردید!؟[...

پس از قتل فضل، در شهر شایع گردید که کشتن وی به دست مأمون طراحی شده است. مردم از خانه ها بیرون ریختند و تظاهرات بر پا کردند و همگی به سوی کاخ مأمون به راه افتادند. مأمون که از خشم عمومی در هراسی عمیق فرو رفته بود، ناچار از پشت قصر به خانه امام که در همسایگی کاخش بود، رفت و از امام استمداد طلبید تا مردم عصبانی را آرام سازد. امام برای جلوگیری از تشنج اجتماعی و سؤ استفاده دشمنان اسلام، در برابر مردم ظاهر شد و با مواعظی آنان را پراکنده ساخت. از این واقعه میزان پایگاه مردمی امام در شهری که مأمون بر آن حکومت می کرد، مشخص شد.[16]

### شهادت در سناباد

از نظر سیاسی مأمون نمی توانست وارد بغداد شود و امام رضا(ع) را به همراه داشته باشد؛ زیرا همین امر موجب بروز فتنه ها و برانگیختن آشوب هایی در میان عباسیان می شد و او نمی توانست در برابرشان پایداری کند. از این روی، مخفیانه تصمیم به قتل امام گرفت و کم خطرترین وسیله را همان یافت که معاویه از قبل تجربه کرده بود؛ یعنی مسموم کردن امام با آب انار یا انگور آغشته به زهر.

در فاصله میان کشته شدن فضل بن سهل که در سوم شعبان 202 هجری روی داد و شهادت امام رضا(ع) که در آخر صفر سال 203 هجری وقوع یافته و در حدود هفت ماه می شد، امام غالب اوقات در سرخس مقید و تحت نظر بود. بالاخره پس از مدتی موکب خلافت از سرخس به راه افتاد و پس از چند روز وارد طوس شد. هفت منزل به طوس مانده، بر حضرت کسالتی عارض گردید و در شهر طوس مشغول استراحت گشت. مأمون از این فرصت بهره برد و امام را در این حالت مسموم کرد تا رحلت حضرت را در اثر بیماری اش عادی و طبیعی جلوه دهد. پیکر پاک امام در سناباد در همان بقعه ای که هارون قبلاً دفن شده بود، به خاک سپرده شد. شهادت آن حضرت در 55 سالگی رخ داد.

نامه ای که مأمون به بنی عباس و یاران خود و مردم بغداد نوشت و طی آن شهادت امام را به آنان اعلام کرد، حاوی نکاتی است که ثابت می کند وی نقشه قتل امام را طراحی کرده بود تا اولاً آن فروغ معنوی را از سر راه خویش بردارد و ثانیاً اهل بغداد به اطاعت او درایند.

مأمون در این مکتوب به عباسیان ساکن بغداد نوشت: «اموری که بر من خرده می گرفتید، از میان برفت. شما بر من ولیعهدی علی بن موسی را ملامت می کردید، ولی حالا دیگر او درگذشته است. پس برگردید و فرمان بردارم باشید».

هنگام شهادت امام، مردم اجتماع کردند و پیوسته می گفتند این کار را مأمون کرده است و چنان فریاد اعتراض برخاست که وی مجبور شد محمد بن جعفر، عموی امام رضا را به سویشان بفرستد و برای متفرق کردن آنان بگوید امام امروز برای احتراز از آشوب، از منزل بیرون نمی اید. احمد بن موسی که از حیله مأمون آگاه شد، همراه سه هزار نفر از مردم بغداد قیام کرد. کارگزار مأمون در شیراز به نام قُتلغ خان به امر خلیفه با او جنگید و وی و برادرش محمد عابد را شهید کرد.[17]

سناباد که دهکده ای بیش نبود و در قلمرو طوس قرار داشت، به برکت دفن بدن پاک امام رفته رفته، به شهری بزرگ تبدیل گردید و مشهد الرضا نام گرفت و در طول تاریخ با ابهتی معنوی و جلوه های هنری و تاریخی به عنوان زیارتگاهی مهم در سرزمین ایران و حتی خاورمیانه و جهان اسلام شهرت یافت و در دهه های اخیر بارگاه رضوی که روز به روز بر شکوه آن افزوده می شود، پذیرای میلیون ها زائر مشتاق از شهرهای ایران و کشورهای گوناگون جهان شده است.

### پی نوشت ها

[1] . این حدیث شریف در منابع متعددی آمده؛ مانند: عیون اخبار الرضا، ج2، ص135؛ امالی صدوق، ص208؛ ینابیع الموده، ص364 و 385؛ بحارالان

وار، ج49، ص123؛ کشف الغمه، علی بن عیسی اربلی، ترجمه علی بن حسن زواری، ج3، ص100.

[2] . عیون اخبار الرضا، ج2، ص131، ضمناً این ماجرا از قول محمد بن احمد نیشابوری هم نقل شده است.

[3] . همان، ج2، ص136 ـ 135؛ منتهی الآمال، محدث قمی، ج2، ص504؛ زندگی دوازده امام، ج2، ص401.

[4] . تحفة الرضویه، ص190؛ تاریخ نایین، عبدالحجة بلاغی، ص230؛ جغرافیای تاریخی ...، ص134.

[5] . شرح این کرامت در کتاب عیون اخبار الرضا، ج2، ص458 و نیز منتهی الآمال آمده است.

[6] . عیون اخبار الرضا، ج2، ص376؛ بحارالانوار، ج49، ص125.

[7] . مناقب، ابن شهرآشوب، ج2، ص396؛ مسند الامام الرضا، ج1، ص207؛ سیره عملی اهل بیت، ص28.

[8] . عیون اخبار الرضا، ج2، باب 38؛ زندگانی امام علی بن موسی الرضا، عمادزاده، ج1، ص63.

[9] . الامام الرضا، علامه عبدالرزاق مقرم، ص63.

[10] . عیون اخبار الرضا، ج2، ص182؛ ستارگان درخشان، محمد جواد نجفی، ج10، ص16.

[11] . امام رضا (از مجموعه سرچشمه های نور) واحد تدوین و ترجمه سازمان تبلیغات اسلامی، ص58.

[12] . منتهی الامال، محدث قمی، ج2، چاپ انتشارات هجرت، ج2، ص510.

[13] . زندگانی پیشوای هشتم، سید علی محقق به نقل از کشف الغمه، ضمناً این ماجرا با اندکی تفاوت در بسیاری از منابع مختص به شرح حال امام رضا آمده است.

[14] . امالی، شیخ صدوق، ص72؛ الارشاد، شیخ مفید، ص290.

[15] . پیشوایان ما، عادل ادیب، ص238.

[16] . همان؛ الکامل فی التاریخ، ابن اثیر، ج5، ص191 و 194؛ تاریخ طبری، ج11، ص1027؛ کافی، ج اول، ص491؛ الارشاد، ص294.

[17] . اعیان الشیعه، ج10، ص286 و 287؛ النجوم الزاهره، ج3، ص173؛ تحلیلی از زندگانی امام رضا، ص139؛ زندگی دوازده امام، ج2، ص435؛ زندگانی سیاسی هشتمین امام، ص205 ـ 201.